

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

یک بحث مهمی از مباحث لا تعاد را مطرح کرده و گفتیم باید دید که آیا لا تعاد علاوه بر اینکه شامل ناسی می شود شامل جاهل هم می شود یا خیر؟ وجوهی که برای مانع بودن از شمول نسبت به جاهل بود را مطرح کردیم و همه را مورد مناقشه قرار دادیم و نتیجه این است که این مستثنی منه لا تعاد («لا تعاد الصلاة إلا من خمسة») شامل کسی که قرائت را فراموش کند یا قرائت را جاهل باشد، جهل به حکم داشته باشد و نمی داند در نماز قرائت واجب است، شامل همه اینها می شود.

ارزیابی دیدگاه محقق خویی

محقق خویی فرمود: این خمسهای که در این مستثنی آمده (طهور، وقت، قبله، رکوع و سجود) اولاً مراد از این طهور طهارت از حدث است نه از خبث، مرحوم والد ما هم این تعبیر را دارند و کسی که کلمات فقها را ملاحظه کند از کلمات فقها استفاده می شود طهور موضوع، طهارت حدثی است، «و يعضده فهم الاصحاب و حملهم الحديث على ذلك»^[1]، در طول تاریخ اصحاب امامیه طهور را بر همین طهارت حدثی حمل کردند. محقق خوئی از این راه وارد شدند که در قرآن طهارت خبثی مطرح نشده و آنچه در قرآن هست: «و اذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم إلى المرافق»^[2] است که طهارت حدثی است و خودش یک قرینه است بر اینکه این طهوری که اینجا در مستثنی قرار گرفته طهارت حدثی است و شامل طهارت خبثی نمی شود.

نکته شایان ذکر آن است که طهارت در آیه شریفه «و ثيابك فطهر»^[3] مراد طهارت لغوی است و به معنای وضو نیست، بلکه به معنای پاک کردن لباس از هر گونه آلودگی و تنظیف لباس است، نه اینکه اگر یک لکه خون یا یک ذره خونی در آن بود مانع از صلاة است! یعنی آن نجاست خبثی که مانع از صلاة است. همچنین در آیه «و ركب فكبر»، مراد از «كبر» تكبيرة الاحرام نماز نیست، بلکه تكبير لغوی مراد است؛ یعنی در مقابل این بتها ربّ خود را بزرگ بدان نه اینکه فقط بگو الله اكبر، این «كبر» در اینجا به معنای گفتن الله اكبر یا آن تكبيرة الاحرام نیست، «طهر» نیز همان معنای لغوی را دارد.

آیا معنای «رجس» رجس ظاهری است؟ عمدتاً به رجس باطنی معنا می کنند، می شود طهارت ظاهری و باز به معنای لغوی خودش، این رجس هم یعنی آن بدیها و زشتیها، اخلاق سیئه، از اینها دوری کن، نه اینکه بگوئیم رجس یعنی نجاست ظاهری که روی این لباس آمده است. بنابراین می توان به عنوان تأیید بر تکمیل فرمایش مرحوم خوئی بیان کنیم که کسی نگوید در این سوره مدثر مسئله طهارت خبثی آمده «و ثيابك فطهر»، یعنی خون این لباس را بشوی برای نماز، این طهارت در اینجا طهارت لغوی است نه کاری به طهارت خبثی و نه حدثی دارد، كبر هم به معنای لغوی است.^[4]

بعد از قبول این که لا تعاد شامل جاهل می شود تردیدی نیست که شامل جاهل قاصر می شود، منتهی بحث در این است که آیا شامل جاهل مقصر هم می شود یا نه؟ یعنی بگوئیم اگر کسی قرائت در نماز را جهلاً نخواند ولو جهل غیر عذری (گاهی فقها به جاهل مقصر، جاهل غیر عذری می گویند در مقابل جاهل قاصر که جاهل عن عذر می گویند)، نیازی به اعاده ندارد؟

دیدگاه محقق خویی

ایشان می فرماید: ما یک قرینه ای داریم که بر اساس این قرینه باید بگوئیم لا تعاد شامل جاهل مقصر نمی شود و آن قرینه این است که روایات متعددی وارد شده که اگر کسی «ترك القراءة فعلیه الإعادة»، اگر کسی «ترك التشهد فعلیه الإعادة»، حال اگر بگوئیم لا تعاد شامل جاهل مقصر می شود، باید آن روایات را فقط حمل بر عالم عامد کنیم، «و هذا حمل المطلق على الفرد النادر»، بگوئیم این روایت که می گوید اگر کسی قرائت یا تشهد را نخواند، اینکه می گوید اعاده دارد در جایی است که عالماً عامداً نخواند، در حالی که کسی که بخواید اطاعت خدا کند مگر می شود بداند خدا قرائت را واجب کرده اما عالماً و عامداً نمی خواند! این حمل مطلق بر فرد نادر است.

بنابراین اگر بگوئیم این روایات شامل جاهل مقصر هم می شود، اگر کسی ترك القراءة ولو عن جهل غیر معذور یعنی جاهل مقصر، باید اعاده کند تا این که این روایات مستلزم حمل مطلق بر فرد نادر نشود. لذا باید بگوئیم قاعده لا تعاد شامل جاهل مقصر نمی شود. به نظر ما این قرینه خوبی است.

جمع بندی

در نتیجه قاعده لا تعاد فقط شامل ناسی و شامل جاهل قاصر است، اما شامل جاهل مقصر نمی شود. قبلاً هم عرض کردیم اگر کسی از شما بپرسد چرا شامل عالم عامد نمی شود؟ می گوئیم عالم عامد یعنی کسی که عمداً و از روی علم بخواید یک جزء یا شرطی را نیاورد، قاعده لا تعاد چون تعبیر به اعاده دارد، این تعبیر سبب می شود بگوئیم شامل عالم عامد نمی شود، اعاده یعنی جایی که کسی یک عملی را شروع می کند و می خواهد اطاعت و امتثال کند، ولی بعد از اینکه عمل تمام شد یا داخل وقت یا خارج وقت می فهمد یک جزء یا شرطی را نیاورده، اینجا بحث از اعاده معنا دارد و الا کسی که از اول می داند قرائت جزء نماز است عالماً عامداً این را نمی آورد، اصلاً امتثالی نکرده و هنوز تکلیفش باقی است، اینجا احتمال سقوط تکلیف داده نمی شود. به بیان دیگر، در جایی تعبیر به اعاده معنا دارد که یک احتمالی برای سقوط تکلیف داده و بگوئیم یک کاری کرده شاید همین مقدار در امتثال مولا کافی باشد، اینجا بحث اعاده مطرح می شود.

لذا تعبیر به «اعاده» کشف از این می کند که پس مورد لا تعاد عالم عامد نیست و شامل جاهل مقصر هم نمی شود، دلیلش این است که اگر لا تعاد بخواید شامل جاهل مقصر بشود روایات فراوانی داریم که اگر کسی ترك القراءة یا ترك التشهد، بگوئیم آن روایت شامل جاهل مقصر نمی شود، فقط باید شامل عالم عامد باشد و این می شود حمل مطلق بر فرد نادر.

طبق مسلک مشهور می گویند اگر لا تعاد را نداشتید انسان هر جزئی از نماز را فراموش کند و هر جزئی از نماز که جاهل به آن باشد باید اعاده کند، پنجاه سال هم نماز خوانده اگر یادش رفته یک جزئی را بیاورد یا جاهل به جزئیت یک جزء بوده باید اعاده کند ولی قاعده لا تعاد یک امتنان است. اگر یک جزئی غیر از این اجزاء خمس را فراموش کردی نیاز به اعاده نداری، جاهل بودی به نحو جهل قصوری نیاز به اعاده ندارد.

اما طبق این قرینه ای که مرحوم خوئی می گویند جاهل مقصر را باید ببریم در آن روایات زیادی که می گوید اگر کسی «ترك

القراءة فعلیه الاعاده» بگوئیم او دو مصداق دارد: 1) یک مصداقش «ترك القراءة عن علم و عمد»، 2) یکی هم «ترك القراءة عن جهل تقصیری»، اگر بخواهیم جناب جاهل مقصر را در لا تعاد بگنجانیم لازمه‌اش این است که آن روایات فقط شامل عالم عامد بشود و حمل آن روایات بر عالم عامد حمل مطلق بر فرد نادر است.^[5]

بررسی شمول «لا تعاد» نسبت به جاهل متردد

تا اینجا روشن شد که جاهل قاصر داخل در لا تعاد است و جاهل مقصر از لا تعاد خارج است و او هم مثل عالم عامد خارج از لا تعاد است. یک قسم سوم داریم به نام جاهل متردد. باز مرحوم خوئی طبق قرینه «اعاده» می‌فرماید: شامل جاهل متردد هم نمی‌شود. جاهل متردد یعنی یک کسی نمی‌داند سوره جزء نماز هست یا نه؟ نماز می‌خواند بدون سوره، یک وقت کسی می‌داند که جزء نماز است یادش می‌رود لا تعاد شاملش می‌شود، یک کسی جاهل قاصر است، اگر یک مجتهد بحث کند روی ادله، به این نتیجه رسید که سوره جزء نماز نیست، منتهی بعداً دلیلی پیدا کرد بر اینکه سوره جزء نماز است این هم جاهل قاصر است، مثلاً یک مجتهدی بیست سال نماز بدون سوره خوانده و اجتهاد کرده که سوره جزء نماز نیست (بحث اجزاء را کار نداریم، خود اجزاء یک باب جدایی است که آیا اینکه اجتهاد کرده مأمور به ظاهری است، مأمور به ظاهری مجزی از مأمور به واقعی هست یا نه که بحث دیگری است، ما روی قاعده اجزائی هم می‌توانیم بگوئیم مجزی است اما اگر کسی کاری به قاعده اجزائی نداشت و یا گفت اصل اولی عدم الاجزاء است)، اینجا لا تعاد جاهل قاصر را می‌گیرد و این مجتهد جاهل قاصر است.

جاهل قاصر به کسی نمی‌گویند که اصلاً در ذهنش نبوده که آیا سوره واجب است یا نه؟ مصداق دومش این است که در ذهنش بوده و بررسی کرده و به نتیجه خلاف رسیده که سوره جزء نماز نیست، این جاهل مرکب قاصر است. بعد از 30 سال دلیلی پیدا کند که سوره جزء نماز است اینجا هم لا تعاد این جاهل مقصر مرکب این چینی را می‌گیرد.

اما جاهل مردد، مثل اینکه من نمی‌دانم سوره جزء نماز است یا نه؟ نه تقلید می‌کند نه تحقیق و نه اجتهاد، بدون سوره نماز می‌خواند. مرحوم خوئی می‌فرماید اینجا هم تعبیر به «اعاده» غلط است؛ زیرا اعاده برای جایی است که شخص «یری حین العمل و یعتقد حین العمل بصحة العمل»؛ حین عمل خیال می‌کند عملش صحیح است و نمازش هم که تمام می‌شود خیال می‌کند یک عمل صحیح را تمام انجام داد، اما بعد می‌فهمد یک جزئی از اجزاء نماز را نیاورده، ولی در جایی که کسی جاهل مردد است ایشان می‌فرماید اینجا هم تعبیر به اعاده صحیح نیست و در نتیجه جاهل مردد مشمول لا تعاد است.

جاهل مقصر را به یک دلیل دیگری گفتیم از لا تعاد خارج است، آن هم خارج از لا تعاد است، ما نمی‌آئیم جاهل مقصر را داخل کنیم و این را خارج کنیم، هم جاهل مقصر و هم جاهل مردد خارج هستند. مقصر می‌داند که باید بپرسد، یک جاهل مقصر ملتفت داریم و یک جاهل مقصر غیر ملتفت داریم، جاهل مقصر غیر ملتفت که می‌گوئیم مقصر است و از لا تعاد خارج است، در جایی که غیر ملتفت است.

بحث مهمی که فردا باید شروع کنیم این است که قضا روشن شد، در آن اجزائی که مورد نسیان قرار گرفته یا جهل قصوری بوده قضا واجب نیست، در جایی که جهل تقصیری یا جهل تردیدی است قضا واجب است. اینجا یک اختلافی واقع شده و آن این است که آیا این در مطلق اجزاء و شرایط است یا اینکه فقط در آن اجزاء و شرایطی که بدلیل لفظی یا به یک اصل محرزى مثل استصحاب ثابت شده؟ اما اگر به یک دلیل عقلی یک جزئی واجب شده باشد اینجا بگوئیم قضای آن جزء واجب نیست.

این بحث را در جواهر جلد 13 صفحه 12، ریاض جلد چهارم صفحه 96، مستمسک جلد 11 صفحه 246، مستند مرحوم خوئی و شرح عروه جلد 16 صفحه 81 که از همه مفصل‌تر آورده پیش مطالعه بفرمائید.

[1] . تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - النجاسات و أحكامها، ص: 345.

[2] . سوره مائده، آيه 6.

[3] . سوره مدثر، آيه 4.

[4] . نکته: درباره قاعده «لاتعاد» مباحث زيادی مطرح است که اين مقدارش اينجا لازم بود؛ چون در بحث‌هایی که می‌خواهيم داشته باشيم لازم است و الا خود لا تعاد بحث‌های زيادی دارد، ما قاعده فراغ و تجاوز را مفصل بحث کرديم و چاپ هم شده، قاعده لا تعاد هم دوازده جلسه بحث کرديم که ناتمام مانده، ان شاء الله یک وقتی دو مرتبه از اول به صورت مستوفي بحث می‌کنيم.

[5] . نکته: من يادم هست یک جلسه‌ای بود خدمت والدان بودم در محضر رهبري معظم، ایشان از والد ما پرسيدند به نظر شما چرا لا تعاد شامل عالم عامد نمی‌شود؟ ایشان بلا فاصله فرمودند لتعبير الاعادة، اعاده با عالم عامد سازگاری ندارد يعنی کسی که می‌گوئيم لازم نیست اعاده کنی، به اين معناست که در حين عمل بنایش اين بوده که عمل را درست انجام بدهد اما حالا عمل تمام شد، یک جزء یا شرطی را نياورده و اينجایمی‌گویند اعاده نکن.